



چهارشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۴

وطن امروز | شماره ۴۳۱۰

[شعر و ادب]

نگاهی به مجموعه شعر «پر از مهر خوبان» اثر محمد سامانی

بار سنگین معناروی دوش لفظ

[وارث گیلانی]

دیروز است و در نتیجه تکراری و مستعمل؛ تعبیری چون: «پرتو آفتاب»، «زرین نقاب».

«ز مشرق آمد برون چو پرتو آفتاب

فکنده بر چهر شب، ز جلوه زرین آفتاب

یا تعبیری چون: «چو گلشن رو»، «ردو زدن گلین»، «صف بستن گل و لاله» و... در ابیات زیر:

«لطف و دلآرامی بگشوده چو گلشن رو

در دامن زرباش، گلبن زده خوش اردو

صف بسته گل و لاله در صحن و سرای او

بهبه! که جهان شد پر از گل و پر از بو...»

بزرگ‌ترین اشکالی که می‌توان بر مجموعه شعر «پر از مهر خوبان» وارد کرد، بار معنایی ایباتش است که روی دوش لفظ و لحن زبانش سنگینی می‌کند، در صورتی که این توازن و تعادل است که در شعر سبب زیبایی و طراقت و موجب بلاغت و فصاحت و شیوایی کلام می‌شود.

با این همه، وجود ابیات زیبایی که شاعران‌اند و دارای جوهره شعر، در مجموعه شعر «پر از مهر خوبان» نیز دیده می‌شود اما آنقدر نیستند که جلوه به لحاظ شعری به این مجموعه بدهند؛ ایبانی در همان زبان و نوع بیان شعر دیروز نظیر:

«شوقم زده بر جان و فروغم زده بر سر

وجدم شده هم‌دوش و نشاطم شده رهبر...»

یا ابیات زیر که در عین حال، تا حد قابل قبولی خالی از بلاغت نیست:

«باران چه نشاطی ست که از فرط تجمل

پر گشته جهان سرپسیر از رایحه‌ی گل؟

آفاق بگردیده پر از مشک و ز عنبر

گیتی شده انبار گل و لاله و سنبل

بیرون شده از باغ جهان زاغ سپهر

در گلشن جان چچه‌چزن، آمده بلبل

طاووس ز مستی بدهد جلوه، پر خویش

با غمزه دهمد جلوه بیبایی دم و کاکل

مانند ادیبان غزل‌ساز سخنور

طولی مترنم شده گویی به تغزل

از سبزه بگردیده در و دشت چو مینو

بگرفته هوا، همچو چنان حد تعادل

گویا به جهان گشته عیان نیمه شعبان

کافتاده در عالم ز شعف یکسره غلغل...»

پس ز اول، پر ز ایمان بوده‌ام تا بوده‌ام

چون سوار عقل گشتم، با ملک همدم شدم

خواستم بال شوم، بالاتر از آن، هم شدم

تا رسیدم در صف آزادگان، آدم شدم

چون ز اول وارد این قله محکم شدم

دور از اتباع شیطان بوده‌ام تا بوده‌ام...»

در مقدمه کتاب «پر از مهر خوبان» آمده است که سامانی در سرودن اشعار این کتاب، کتاب‌های تاریخی مذهبی و کتاب‌های اخلاقی دینی و سخنان بزرگان را مطالعه کرده و از آنها بهره برده است؛ حتی درباره نارواهایی که در بعضی ادیان به پیامبران بزرگ داده شده، در رد آن نارواها اشعاری سروده‌است؛ مثلاً درباره تهمت زبانی که به حضرت داوود(ع) نسبت داده‌اند، یا شراب ساختن حضرت عیسی(ع) و...

در هر حال، بهتر بود برای پیشگیری از اشتباهات و اغلاط و نادرستی‌ها و لغزش‌های ادبی و مذهبی، پیش از چاپ مجموعه شعر «پر از مهر خوبان»، آن را به یکی از شاعران و ادیبان و صاحب‌نظران می‌سپردند تا هم اصلاح می‌شد و هم انتخاب بهتری از آثار مرحوم محمد سامانی انجام می‌شد.

اما ما در شعر معاصر شاعرانی داریم که در عین کلاسیک بودن و پیروی‌شان از شعر و زبان دیروز، شعرهای‌شان کم‌وبیش از تازگی‌ها و ویژگی‌هایی برخوردارند که آنان را از دیگر شاعران متمایز می‌کند؛ مثل عماد خراسانی، رعدی آذر خشی یا پژمان بختیاری و مهرداد اوستا و دیگر شاعران. ۲ تا ۲ بیت از ۲ غزل عماد خراسانی را برگزیدم تا تفاوت او با شاعران امروزی که همچنان وفادار به زبان شعر دیروزند مشخص شود:

«پیش ما سوختگان مسجد و میخانه یکی‌ست

حرم و دیر یکی، سیحه و پیمانه یکی‌ست

این همه جنگ و جدل حاصل کوته‌نظری‌ست

گر نظر پاک کنی کعبه و بتخانه یکی‌ست...»

اما منهای حرف‌های موزون شده در دفتر شعر «پر از مهر خوبان» که کرشش در بالا رفت و گفته آمد، آن درصد از آثار کتاب محمد سامانی هم که از نظم دورند، دچار تعبیر کهنه و تکراری و مستعمل هستند؛ تعبیری که همه برگرفته از تعبیر شعر

چون شد اسیر کوفیان و لشکر شام

شد طاقش از جا برون از جسمش آرام...»

البته نظم به معنای واقعی در ادبیات فارسی ارزش والایی دارد و به لحاظ ساختار و بافت و قدرت کلامی و فصاحت و بلاغت و شیوایی و موسیقی کلام به شعر پهلوی می‌زند اما کلام معمولی و حرف‌های سطحی یا حرف دیگران را یا زبان همان‌ها بازگو کردن، می‌شود حرف‌هایی که صرفاً در وزن بیان شده‌اند و هیچ ارزش ادبی ندارند. اغلب آثار مجموعه شعر «پر از مهر خوبان» چنین هستند؛ علاوه بر این زبان قدیمی و مستعمل و نگاه و بیان تکراری، شعرها – بدون در نظر گرفتن بلندی و رویی بودن‌شان – طولند و گفتارشان به اندازه و به قاعده نیست؛ بدتر از آن، دچار کلمات اضافی و دچار حشو زاینند:

«ای قادر ما پشاه مطلق!

وی عالم ما اخیر و اسبق...

ای ذات مقدس یگانه!

وی بر تو هر آن نشان، نشانه!

در کون وجود، هر چه باشد

زین خلقت زرف بیکرانه...»

«این همه» و «آن» و «هر چه باشد» به ترتیب در ۳ بیت آخر، اضافی و حشو و زاینند و اینگونه موارد در این دفتر بسیاریند. غلط‌های دستوری هم در این دفتر وجود دارد، مثلاً باید به اول مصراع آخر بالا «هم» اضافه کند تا بیت آخر معنی بدهد. غلط‌های مفهومی هم که به ضعف تالیف مشهورند نیز در این دفتر کم نیست؛ مثلاً وقتی ایمان داشته باشیم به اینکه حضرت ختمی مرتبت(ص) نورش قبل از خلقت در لوح وجود محفوظ بوده، دیگر مصراع‌هایی از این دست بی‌معنی است: «تا رسیدم در صف آزادگان، آدم شدم؛ زیرا شاعر، کمال حضرت را «به آدم شدن» دانسته است»؛ در صورتی که او پیش از به وجود آمدن آدم جایز‌الخطا، انسان کاملی بوده است:

«من به نفس خویش سلطان بوده‌ام تا بوده‌ام

غرقه اندر بحر امکان بوده‌ام تا بوده‌ام

مورد اکرام و احسان بوده‌ام تا بوده‌ام

با نشاط از پرتو جان بوده‌ام تا بوده‌ام

شد در آغوش پدر، آن طفل زار بی‌زبان

همچو مرغ نیم‌پسمل، پای‌بسته پرنزان

شد سرش مایل به پشت سر، ز بالا آنچنان

کز سر و دوش پدر، آویز شد سوی زمین

می‌گرفت از خون حلقش با کف و ثوب و ردا

گاه، بر عمامه می‌پاشید و گاهی در هوا

همچنان آورد او را تا به پشت خیمه‌ها

زد صدا آهسته بر زینب، بی‌ا زینب بی‌ا...»

شعرهای مجموعه «پر از مهر خوبان» یکسره مذهبی و دینی و به قول امروزی‌ها آیینی است؛ که در ۲ بخش آمده‌اند؛ بخش اول شامل ثنای باری تعالی و مدح و منقبت ائمه اطهار و معصومین و بزرگان دین(ع) است و بخش دوم شامل مرثی و مصیبت و نوحه است درباره عاشورا و اثمی اطهار و معصومان و بزرگان دین و مذهب تشیع(ع). البته بیشتر اشعار مجموعه شعر «پر از مهر خوبان» درباره حضرت رسول اکرم(ص)، حضرت علی(ع)، حضرت فاطمه(س)، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و عاشورا و اربعین و دیگر بزرگان روز عاشورا، از جمله حضرت زینب(س)، حضرت علی‌اکبر(ع)، حضرت عباس(ع)، حضرت رقیه(س)، حضرت علی‌اصغر(ع) و نیز حضرت مسلم و حضرت حر است و دیگر اشعار مذهبی.

تقریباً ۶۰ درصد از آثار مجموعه «پر از مهر خوبان» نظم است؛ نظم به معنای متداولش، نه نظم تکامل‌یافته ادبی؛ از این رو نظم‌هایی از این دست صرفاً معناگراند و دنبال مفهومند و توجهی به زبان و جلوه‌های شعری ندارند:

«شکر لله مسلمانی، چه غم دارم دگر؟

تابع احکام قرآنم، چه غم دارم دگر؟

طالب حق همچو سلمانم، چه غم دارم دگر؟

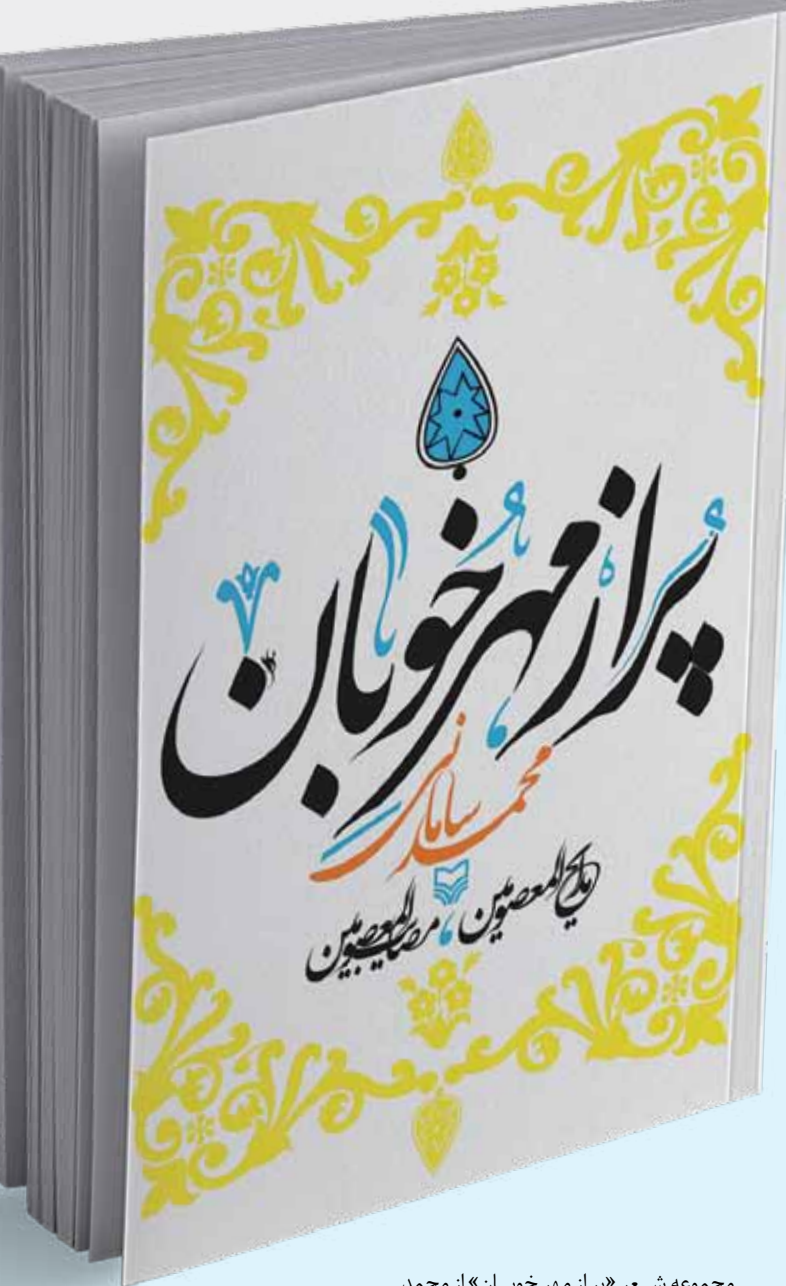
چون علی را و جح قح دالم، چه غم دارم دگر؟

پس پر از توحید و ایمانم، چه غم دارم دگر؟...»

یله

«زینب‌م‌هین، خیرالتسا، بای‌و اسلام

با ال‌احمد از جفای قوم بدنام



بیان اشعار مجموعه «پر از مهر خوبان» نیز همان سبک و سیاق قدیم را دنبال کرده است. از این رو، اشعار این دفتر بیشتر به کار خواندن مداحان اهل بیت و واعظان دینی در مساجد و تکیه‌های می‌آید و در واقع در هماهنگی و یکرنگی با صدای آنان است که می‌تواند جلوه‌ای بگیرد و تأثیر گذار باشد:

«سوی خیمه آمد ز میدان شه دنیا و دین

بر سر دستش یکی قنداقه طفلی حزین

می‌چکید از حنجرش، خون بر لبان و آستین

گویی از آن قوم بی‌رحم و گروه مشرکان

بر گلوی نازکش زد حرمله پیکان کین

از خدنگ ظلم آن، برگشته یخت تیره‌جان

مجموعه شعر «پر از مهر خوبان» از محمد سامانی را نشر سوره مهر در ۲۰۴ صفحه و در تیراژ ۱۲۵۰ نسخه چاپ و منتشر کرده است.

محمد سامانی متولد ۱۳۷۸ هجری شمسی بود که سال ۱۳۶۱ در ۸۵ سالگی در گذشت. او علاوه بر شاعری، قاری قرآن و مدرس قرآن هم بود و شاگردان بسیاری را در این راه تربیت کرد.

از آنجا که شاعر این دفتر، شاعر اهل بیت است و اشعار اهل بیت(ع) نیز در قدیم و دور‌های گذشته بیشتر در قالب‌های خاصی سروده می‌شد؛ مثلاً در قالب‌های مثنوی، قصیده، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مسمط و نوحه و نظایر آن، او نیز اشعار خود را در این قالب‌ها سروده و در دفتر شعر «پر از مهر خوبان» ارائه داده است. زبان و شیوه کلی و نوع

نگاهی به دفتر شعر «چون صفر تهی، چون الف تنها» سروده رضا طهماسبی

تا حدی بلیغ؛ گاه شاعرانه

خدا گواه که عمری‌ست دوست دارم تا از جان نه دوستانه فقط، نه، برادرانه، برادر...»

چون به قول اخوان ثالث، شاعران آنقدر باید رندی داشته باشند که بتوانند بهترین اشعارشان را برای انتشار انتخاب کنند. در واقع اینطور نیست که بزرگان شعر دیروز و امروز شعرهای معمولی و سطحی نداشته باشند، بلکه آنان آنقدر رندی و هوشمندی داشتند که هر شعری را برای انتشار انتخاب نمی‌کردند و در این امر بسیار وسواس و تامل داشتند. حرف آخر اینکه ۲ غزل در کتاب «چون صفر تهی، چون الف تنها» خودنمایی می‌کند که یکی نامش «میان مردگان» است و موضوع و مضمون و محتوایش بسیار دلگیر و ناامیدانه است اما به لحاظ شعری غنی و برجسته و تازه و نوجوست. اگر چه من با محتوایش سازگاری ندارم اما شعریش را نمی‌توانم انکار کنم. دلیل مخالفت با محتوایش نیز واقعی نبودن این همه نومیدی است، زیرا جهان تואمان غم و شادی است و توأمان امید و ناامیدی، یعنی جهان و دنیای ما با همین تضادها معنا پیدا می‌کند و رنگارنگ می‌شود و در این میان شاعر و هنرمندی موفق است که اثرش را بر پایه‌های واقعی بنا کند. اگر مدام غیر از این کند یا در شعری جهان را یکسره تاریک یا روشن ببیند، اینم به معنای دوری از واقعیت است، زیرا رویاها، تخیل و احساس شعر و هنر واقعی و حقیقی جز بر پایه‌های واقعی استوار نمی‌ماند:

«مردگانیم اینچنین گنگ، اینچنین تر کور

در گلویمان سرمه، در چشمان‌مان کافور

حکمتی در خاموشی‌مان نیست، خاموشیم

چون تمام مردگان در تنگنای گور

در سر ما این کتاب گنگ نامفهوم

قصه‌هایی مانده دیر از روزگاری دور

نوحه‌ای در هر غریو شادمان پنهان

هق‌هقی در پرده هر خنده‌مان مستور

دردهایی جامه‌های جسم پوشیده

جسم سرد مردمانی جملگی رنجور

مردگانی نفرت‌انگیزیم ز آنکه من

مرده‌ای حتی میان مردگان منفور»

رضا طهماسبی مشکل غزل بالا را با غزل زیر حل می‌کند؛ انگار که حرف ما را شنیده باشد؛ غزلی که غم و شادی در زندگی و عشق و هر چیز، دو پر پرواز و سلوک و دو پای رفتن آن است:

«بی تو هستی غمی خدادادی‌ست

با تو غم هم نمودی از شادی‌ست

زلف و رنجبر شاعران بگذار

موی تو بند نیست، آزادی‌ست

گر چه زین پیش شاعری گفته‌ست

«عشق آغاز آدمیزادی‌ست»

با تو من تا خدا شدن رفتم

وین هنوز ابتدای این وادی‌ست

سخت می‌خواهمت، ولی افسوس

آرزو قصر سست‌بنیادی‌ست...»

غزل «درخت فرودین» هم همان روال و زبان و حد و اندازهای غزل بالا را دارد:

«دست بر نمی‌دارد از سر من این ماتم

گر که بشکفت در باغ صد بهار دیگر هم...»

اما این روال کسالت‌بار در غزل «سعدیانه» مخاطب را در شروع کمی غافلگیر می‌کند چون شاعر با نگاه و تخیل و زبان دیگر و متفاوتی غزلش را آغاز می‌کند اما این رویای مخاطب تا به بیت سوم نرسیده، فرو می‌ریزد، چرا که رضا طهماسبی دوباره باز می‌گردد به خانه اول غزلش:

«در چشم‌های پنجره‌ای هست و منظری

وز دیدنت به منظر سربسز دل در می

سری‌ست بین یاد بهار و درخت خشک

باشد اگر که با تو مرا سری و سری‌ست

زین گونه سرد و زرد و پیرشان بی‌برم

زان گونه سبز و شاد و تازه و معطری...»

با همه تشبیه‌ها در غزل‌های رضا طهماسبی، یک نکته در غزل و شعر او تا حدی برجسته است و آن سلامت و تا حدی هم بلاغت کلام اوست؛ امری که بلندا و زیبایی‌های شعر او را بهتر و بیشتر نشان می‌دهد و لاجرم به نوعی به ارزش‌های شعر او می‌افزاید؛ غزل «بلنداد روی تو دیدن» یکی از آن نمونه‌هاست:

«ز چشم تو به منظره روشنی در می‌ست

صبیحی که با تو صبح شود صبح دیگری‌ست

روشن شده‌ست چشم جهان از نگاه تو

ای آنکه در نگاه تو از مهر منظری‌ست...»

در حلقه سماع نگاهت جهان خوش است

چرخ‌ی بزن که رقص تو را زهره مشتری‌ست...»

در ۲ بیت غزل «سررسید» نیز ویژگی‌های بازگوشه را کمی بهتر می‌توان دید. در واقع این بیان قوی در تخیل شاعر نیز دخیل است و برعکس هم، چون در شعر هر اتفاقی بی‌ارتباط با دیگر اجزا نیست، یعنی اگر جایی از شعر برجسته و خاص شود، شعاع، روشنا و قدرت این قسمت نیز به قسمت‌های دیگر هم می‌تواند برسد و معمولاً اینگونه است:

«ز بیکران رسیدی و غم رهسپار شد

در مقدم تو محنت غربت غبار شد

خندیدی و ملال من از سینه رخت بست

گل دادی و تمام تنم برگ و بار شد...»

رضا طهماسبی در غزل «برادرانه» از همین حد از شایستگی و برجستگی – که از آن گفته آمد – نزول می‌کند و تا سطح حرف و نثری که موزون شده است می‌رسد؛ آنگونه که می‌پندارم تعهد شاعر به دوست بیمار و رنج‌ورش، او را وادار به غزلی چنین کم‌مایه کرده است؛ تو پنداری که غزلی محفلی و دوستانه برای رعایت دل دوستی گفته شده و همین اما هیچ شاعری اینگونه خودنمی‌کند:

«به کوری فلک و کوری زمانه، برادر

تمام می‌شود این رنج بی‌کرانه، برادر

بخش دوم دفتر شعر «چون صفر تهی، چون الف تنها» به غزل‌های رضا طهماسبی اختصاص دارد:

«غریب پای به گل مانده، برگ و بار تو کو؟

دل من، ای دل پژمرده، نوبهار تو کو؟

بهار نقش و نگار زمانه را نو کرد

کجاست نقش تو، ای ساده‌دل؟ نگار تو کو؟

اگر نه در تپش زمهریر دی مانده‌ست

بگو به من دل گرم امیدوار تو کو؟

به انتظار نشستی و روزگار گذشت

ز روزگار به‌جا مانده انتظار تو کو؟

غریب عرصه بیچارگی نشان تو چیست

شهید جبهه آوارگی مزار تو کو؟

ز یاد تا نروی، ای غبار سرگردان

بر این کتیبه بیهوده یادگار تو کو؟»

شاعر در این غزل از دل پژمرده و آواره خود در فصل بهار می‌گوید؛ در غزلی با زبان ساده که جان و رمق چندانی ندارد تا شور و حرارتش احساس شود؛ غزلی که تنها در ۲ بیت آخر مخیل است و در مصراع‌های دیگر کمی فراتر از حرف‌های معمولی و کمی با احساس.



و چشم‌های مهربان مادرم

که می‌زداید از دلم غبار هست

برای ماندگان

هزار گونه آرزو

به جای رفتگان

هزار گونه یادگار هست...»

اما در شعر دوم که «صدای تو» نام دارد و به صورت کامل در زیر می‌آید، رضا طهماسبی توانسته تا حدی قدرت کلامی و خوش‌فرمی شعرش را به رخ بکشد؛ قدرتی که از بلاغت زبان امروزی می‌آید:

«صدای تو

شبیه دست نازک نسیم

که پلک غنچه را به صبح و سبزه باز می‌کند

نگاه مُرده مرا

به منظر شگفت و سرمدی

فراز می‌کند

به هر چه نقش و نغمه چشم و گوش بسته‌ام

و گرچه رویه‌روی من

هزار منظر شنیدنی

و نغمه‌های دیدنی‌ست

من آن در پیچام

که از بهار و باغ و نعمه خست‌ام

در پیچام

ولی دریغ

بست‌ام

صدای تو

سکوت را

به نعره می‌کشد

فرود را فراز می‌کند

صدای تو

در پیچه‌هایی از همیشه بسته را

دوباره باز می‌کند...»

دیگر اینکه فرازهای معنایی و نکته‌گویی‌ها و حرف‌های نغز و پرمغزی که اغلب در آخر اشعار امثال فریدون مشیری دیده می‌شود، اغلب عمیق و گسترده است (اگر چه همیشه هم اینگونه نیست) اما این امر در شعرهای نیمایی رضا طهماسبی آن عمق و گسترای لازم را ندارد و این نشان از تجربه بالای اشاعران بزرگ نوکلاسیک نیمایی‌سرا دارد و از تجربه‌های نه‌چندان رضا طهملسی:

«دیدمت تنهاتر از سیم‌رغ

آن زمانی که بلند قاف تنهاتر

بر فرودست هیاهوهای سرگردان

خیره می‌ماند

دیدمت تنهاتر از سیم‌رغ

لیک، گنجشکان چه از تنهایی سیم‌رغ

می‌فهمند؟»

الف. م. نیساری: «چون صفر تهی، چون الف تنها»، دفتر شعری است از رضا طهماسبی که آن را انتشارات سوره مهر در ۶۳ صفحه، در یکی دو سال اخیر چاپ و منتشر کرده است. این مجموعه ۵ بخش دارد: شعرهای نیمایی (۸ نیمایی)، غزل (۱۴ غزل)، چارپاره (۴ چارپاره)، قصیده و آنچه قصیده را ماند (۳ قصیده‌مانند)، قطعه و ترکیب‌بند و رباعی (شامل ۲ رباعی و...) رضا طهماسبی از جمله شاعران جوانی است که نزدیک به ۳۰ سال دارد؛ شاعری که از دفتر شعرش پیداست نه‌تنها پایبند و علاقه‌مند به اشعار و قالب‌های کلاسیک است، بلکه در گرایشی هم که به شعر نو از خود نشان می‌دهد، به جای انتخاب شعر سپید، به سمت شعر نیمایی می‌رود؛ ۸ شعر نیمایی در آغاز دفتر شعر «چون صفر تهی، چون الف تنها»، دلیلی بر این سخن است.

لشعرهای اینکه شاعری در قالب نیمایی و به شیوه نیما یوشیج شعر بگوید، دلیل بر نوگرا بودن او نیست، زیرا بسیاری از شاعران در همین قالب و به همین شیوه شعر می‌گویند اما زبان‌شان کهنه یا تکراری یا تجربه‌شده است و نوع نگاه‌شان نیز امروزی و معاصر نیست؛ انگار در قرن‌های گذشته زندگی می‌کنند. در واقع هر شاعری باید شاعر عصر خود باشد تا در زمان‌های بعد از خود اشعارش ماندگار شود، زیرا شعر او با این شجاعت و این کار و درک زمان و زمانه خود، در حلقه‌ای از حلقه‌های شعر فارسی قرار تواند گرفت، اگر نه از حلقه جدا خواهد افتاد.

با این توضیح، ابتدا به نقد و بررسی اشعار نیمایی «چون صفر تهی، چون الف تنها» رضا طهماسبی می‌پردازیم و سپس به غزل‌هایش.

شعرهای نیمایی رضا طهماسبی در دفتر شعر «چون صفر تهی، چون الف تنها» به جریان شعری نوگرای میانه یا نوکلاسیک بسیار نزدیک است و در میان شاعران این گروه که مشهورترین‌شان فریدون مشیری، هوشنگ ابتهاج، نادر نادرپور، سیاوش کسرای و حمید مصدق هستند، رضا طهماسبی بیش از همه به شعر و زبان و نوع نگاه فریدون مشیری نزدیک است؛ چه در نوع پرداخت و مقوله زبان و چه در نوع فرم و استفاده ظریف و ذقیق و بجای از قافیه. بی‌شک تجربه شعری فریدون مشیری را رضا طهماسبی ندارد و تسلطی که مشیری و شاعران نوکلاسیک در شعر نوی نیمایی دارند؛ خاصه آنکه شاعران نوکلاسیک بیش از ۸۰ درصد شعرشان شعر نو است، درست برخلاف دفتر شعر رضا طهماسبی که اغلی کلاسیک است و مشتی است نمونه خروار. این یک واقعیت است که کار مدام و جدی در یک حوزه و یک شیوه و یک قالب، هر شاعری را در آن امر نسبت به قالب‌ها و شیوه‌های دیگر مسلط‌تری می‌کند؛ چنان‌که در شعر نخست نیمایی رضا طهماسبی با نام «دلخوشی» آن کوتاهی و کاستی شعری نسبت به شعر شاعران مشهور نوکلاسیک قابل مشاهده است:

«ز آنچه زندگی‌ست

هنوز یک دو یادگار هست

صدای پرصابت پدر